بسمه تعالی

شماره آرشیو : 1295

**حرمت قرض مشروط، به نفع قرض­دهنده**

در مسئله­ی قرض می­فرمایند هرگونه شرطی، به نفع قرض­دهنده حرام است و این قرض ربوی حساب می­شود. این قرض­هایی هم که به شرط رهن، تصرف می­شود، از همین قبیل است؛ یعنی قرض­دهنده، شرط می­کند که در خانه­ی قرض­گیرنده بنشیند و تصرف کند؛ به­طوری­که اگر تصرف آن خانه نباشد، به او قرض نمی­دهد. بنابراین چنین قرضی، چون مشروط و به نفع قرض­دهنده است، جایز نیست. البته اگر چنانچه شرطی، در ضمن عقد و قرض نباشد، قرض­الحسنه است و اشکالی ندارد؛ به­طوری­که اگر واقعاً قرض­گیرنده، تصرفش هم ندهد، باز به او این قرض را می­دهد، منتهی او بعداً خودش رضایت می­دهد که قرض­دهنده، تصرف کند. اگر مدیون یعنی قرض­گیرنده بعد از اینکه معامله­ی قرض، انجام شد، اجازه­ی تصرف به قرض­دهنده بدهد، این عیبی ندارد؛ اما اگر شرط باشد که اصلاً قرض­دادن، مبتنی بر تصرف در آن خانه­ی رهنی باشد؛ یعنی قرض نمی­دهد، مگر به شرط تصرف در عین مرهونه، این جایز نیست. اما اگر به او قرض می­دهد، اگرچه خانه­اش را هم تصرف به او ندهد، منتهی او بعداً خودش رضایت داده که قرض­دهنده، بنشیند و تصرف کند، این اشکالی ندارد و جایز است؛ اما عملاً این طور نیست. عملاً مبتنی بر شرط است؛ قرض می­دهد به شرط اینکه در خانه­ی او تصرف کند؛ و اگر این شرط نباشد، وی قرض نمی­دهد؛ و اگر این­چنین باشد، جایز نیست.

**جواز اجاره­ی مشروط**

اما اگر اجاره­ی مشروط باشد این ظاهرش شرعی می­شود؛ برخلاف قرض مشروط، که ربوی است. برای مثال در اجاره­ی مشروط، کسی خانه­اش را به مبلغ کم، اجاره می­دهد. فرض بفرمایید یک خانه­ای را که مال­الاجاره­اش برفرض ماهی بیست­هزار تومان است، او به دوهزار تومان اجاره می­دهد؛ منتهی شرط می­کند که یک­میلیون تومان به من قرض­الحسنه بده، که اگر این قرض­الحسنه نبود، اجاره­اش ماهی بیست­هزار تومان بود، ولی چون من می­خواهم یک­میلیون تومان قرض­الحسنه بگیرم، به دوهزار تومان یا هزار تومان اجاره می­دهم و شرط می­کند که به من یک­میلیون تومان قرض­الحسنه بدهد؛ این می­شود اجاره­ی مشروط. این اجاره­ی مشروط، عیبی ندارد؛ اما از آن طرف، اگر بگوید که من یک­میلیون تومان به شما قرض می­دهم به شرط اینکه خانه­ات را به من به طور رهن تصرف بدهی، این قرض مشروط می­شود؛ و قرض مشروط به نفع قرض­دهنده، حرام و رباست.

اگرچه در هر دو حالتِ قرض مشروط و اجاره­ی مشروط، نتیجه یکی خواهد بود، اما وقتی صورت ظاهر، اجاره­ی مشروط، می­شود، اشکالی ندارد؛ ولی از آن طرف، قرض مشروط، ربوی می­شود و اشکال دارد. به قدری، این شرط به نفع قرض­دهنده جایز نیست، که حتی فتوای بعضی آقایان این است که اگر کسی بگوید من به شما پول قرض می­دهم، ولی به این شرط که شما خمس و زکات و مظالمی که باید بدهی، به من بده، که من به مستحقان برسانم؛ می­فرمایند این شرط هم جایز نیست. با اینکه برای خودش نمی­خواهد، و می­خواهد به مستحقان برساند و می­گوید آنچه را که خودت می­خواهی به مستحقان بدهی، به من بده که به مستحقان برسانم. حتی گفته­اند این هم جایز نیست؛ برای اینکه باز هم یک نفعی به حال قرض­دهنده است، ولو اینکه نفع ثوابی است و با این شرط، نفع و ثوابی عائد قرض­دهنده می­شود. به­هرحال می­فرمایند این شرط هم جایز نیست.

پس قرض­الحسنه، مطلقاً هیچ­گونه شرطی نباید به نفع قرض­دهنده داشته باشد؛ زیرا برای خدا قرض می­دهد؛ و برای اینکه حل مشکلات کند و خدا از او راضی باشد، قرض می­دهد.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

"مَنْ كٰانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِی الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمٰاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغٖيظُ".[[1]](#footnote-1)

"هر كس گمان می‏كند كه خداوند هرگز او – پيامبر خود - را در دنيا و آخرت، ياری نخواهد كرد [و اکنون یاری خدا را می­بیند و ازاین­رو به خشم آمده] ريسمانى به سقف خانه‏[اش‏] ببندد [و به گردن اندازد] سپس [آن يا نفس خود را] را قطع كند، پس آنگاه بنگرد که آيا اين ترفند و نیرنگش، خشم او را از بین می­برد؟" (چون ترجمه­ی این آیه، در ترجمه­های موجود و در دسترس، به صورتی است که قرمز کرده­ام ـ و ابتدای آن راجع به پیامبر (ص) ذکر شده ـ و این با نظر تفسیری حاج­آقا کاملاً متفاوت است؛ لذا ضروری است چنین ترجمه­ای حذف شود و در صورت امکان، ترجمه­ای متناسب با تفسیر حاج­آقا ارایه شود.)

**مرجع ضمیر "لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ"**

این آیه­ی شریفه، یعنی آیه­ی پانزدهم از سوره­ی مبارکه­ی حج، در میان آقایان مفسران، خیلی مورد بحث و گفتگو است که آیا منظور چه هست و مرجع ضمیر "لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ" چیست و راجع به چه هست؟ آیا منظور رسول خداست؟ یا راجع به افرادی که ظنّ به این دارند؟ آنچه که حالا در میان اقوال مفسران به نظر می­رسد، اینکه مربوط به افرادی است که ضعیف­الایمانند که آیه­ی قبلی هم راجع به همین­ها بود؛ یعنی آیه­ی: "وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ".[[2]](#footnote-2)

"و از مردمان، كس هست که خدای را یک­سویه [و بر پایه­ی دست­یابی به امور مادّی] و با دودلى می­پرستد."

**بی­سروسامانیِ افراد بی­ایمان و ضعیف­الایمان**

آن افرادی که بی­ایمان یا ضعیف­الایمانند و از خدا بریده­اند، در زندگی بی­سروسامانی دارند؛ و وقتی در زندگی­شان به بن­بست­ها و گرفتاری­هایی می­رسند، چون تکیه­گاهی ندارند و از خدا بریده­اند و فقط خودشان هستند، در مقابل مشکلات و حوادث، بیچاره و دست­پاچه می­شوند و گاهی تصمیم می­گیرند کارهای خطرناک و جنون­آمیزی انجام دهند؛ مثلاً مرتب سخنان بدوبی­راه، ازقبیل "روزگار غدّار و چرخ کج­مدار" می­گویند و عاقبت هم دست به خودکشی می­زنند. خیلی از انسان­ها چون از خدا بریده­اند، وقتی گرفتار مشکلات زندگی می­شوند، چون تکیه­گاهی ندارند، بیچاره و مستأصل می­شوند و دائم به چپ و راست می­زنند و عاقبت هم چه بسا به بیماری­های روحی مبتلا می­شوند و لذا در تیمارستان­ها باید بمانند؛ یا اینکه دست به انتحار و خودکشی می­زنند که ظاهراً و البته به احتمال، آیه نیز به این معنا می­باشد.

**عاقبت اشخاص بی­ایمان**

"مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ".[[3]](#footnote-3)

آن آدمی که چون با خدا رابطه­ای ندارد، این­طور ظنّ و اعتقاد پیدا کرده که در عالم، یار و یاوری ندارد و حتی خدا هم دیگر او را یاری نخواهد کرد و به داد او نخواهد رسید و نه در دنیا و نه در آخرت، او را مدد نخواهد کرد، "لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ"؛[[4]](#footnote-4) چنین آدمی، حالت یأس در او پیدا می­شود و بیچاره و بی­پناه است.

"فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ"؛[[5]](#footnote-5)

بنابراین گاهی عاقبت کارش این­طور می­شود که مثل اینکه می­خواهد تصمیم بگیرد یک ریسمانی را از سقف بیاویزد و خودش را به دار بکشد و حلق­آویز کند.

"ثُمَّ لْيَقْطَعْ".[[6]](#footnote-6)

تا اینکه نفسش قطع بشود.

**طرح و نقشه­ی بی­فایده**

آیا این کار درست است؟ یعنی آیا این کار، مشکلش را حل می­کند؟

"فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ".[[7]](#footnote-7)

حالا بیندیشید این که خشمی بوجود آمده، آیا این کار و این نقشه، خشمش را برطرف و مشکلش را حل می­کند؟ یعنی آیا راه حل مشکل، همین است که انسان هیچ تکیه­گاهی نداشته باشد؟ خود باشد و خودش و امثال خودش؟ آیا اینکه در بیچارگی تصمیم بگیرد که خودش را بکشد و ریسمانی از سقف بیاویزد و خود را حلق آویز و نفسش را بند و قطع کند، مشکل را می­کند؟ البته این، یکی از معانی­ای است که می­شود از آیه استفاده کرد و معانی دیگری هم شده که اگر حالا بخواهیم وارد آنها بشویم، طول می­کشد و نافع به حال هم نیست.

"مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ".[[8]](#footnote-8)

با توجه به اینکه ظنّ بدون اعتقاد نیز در قرآن داریم و "لَنْ" هم نفی ابد است، مفهوم این بخش از آیه این می­شود که آن آدمی که اعتقاد به این پیدا کرده که دیگر هیچ­گاه از جانب خداوند به او یاری نخواهد رسید؛

 "أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ"؛[[9]](#footnote-9)

درنتیجه مأیوس شده و گویی تصمیمش این می­شود که ریسمان از آسمان بیاویزد:

"فِی الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمٰاءِ".[[10]](#footnote-10)

توضیح آنکه "سبب" یعنی "ریسمان و طناب"؛ و تعبیر "سماء" هم در مورد "سقف" و به­طورکلی "هرچه که بالای سر هست"، به کار می­رود.

"ثُمَّ لْيَقْطَعْ"؛[[11]](#footnote-11)

بعد خودش را حلق­آویز کند و نفسش را بند بیاورد.

"فَلْيَنْظُرْ"؛[[12]](#footnote-12)

حالا بیندیشد.

"هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ"؛[[13]](#footnote-13)

آیا این نقشه و طرحی که دارد، می­تواند خشم او را از بین ببرد و مشکلش را حل کند؟ به طور مسلم نه.

**گرفتاری­های انسانِ بریده­ی از خدا**

ازاین­رو انسان بریده­ی از خدا، هم در مشکلات و هم در ارتکاب گناه، گرفتاری دارد. چنین انسانی، وقتی در مشکلات وارد می­شود، چون از طرف خودش عاجز است، ـ زیرا انسان، محدود است ـ به هر دری می­زند، مشکلش حل نمی­شود؛

"اَیْنَمٰا یُوَجِّهْهُ لٰا یَأْتِ بَخَیْرٍ"؛[[14]](#footnote-14)

به هر طرف می­رود و به هر سمتی روی می­آورد، خیر نمی­بیند.

او از یک طرف، برای خودش ناصر و یاوری در عالم معتقد نیست و از طرف دیگر نیز به خدا اعتقاد ندارد که به دادش برسد. بنابراین معلوم است که هم از حل مشکل عاجز شده و به هر دری می­زند، مشکلش حل نمی­شود؛ و خدا را هم که تکیه­گاه ندارد تا به او اتکاء کند و دل ببندد و دلگرم باشد و آرامشی پیدا کند:

"أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ".[[15]](#footnote-15)

"آگاه باشيد با ياد خدا دل­ها آرامش مي­يابد."

وقتی که خدا را ندارد، پس چه دارد؟

"مٰا وَجَدَ مِنْ فَقْدِک"؛ (مأخذ، مشخص و در پاورقی ذکر شود)

آن کسی که تو را ندارد، چه دارد؟ چنین کسی با این مشکل اساسی، چه­بسا به طور قهری، عاقبت دست به خودکشی بزند.

**الهام و استعداد فجور و تقوا در سرشت انسان**

مسئله­ی دیگر، موضوع "گناه" است. انسانی که مرتکب گناه شده، از طرفی می­بیند که آلوده و کثیف و قذر شده و حتی پیش وجدان خودش هم سرافکنده است؛ چون خود انسان، واقعاً در داخل وجودش یک دستگاه نهی دارد. انسان، موجود عجیبی است؛ یعنی از طرفی در دستگاه و در داخل وجودش، دعوت به گناه دارد:

"وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّاها فَاَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها".[[16]](#footnote-16)

"و سوگند به نفس آدمی و آن كس كه آن را منظم ساخته،  سپس فجور و تقوایش (شر و خير) را به او الهام كرده است."

انسان طوری سرشته و ساخته شده است که هم بذر تقوا و هم بذر فسق و فجور را در او کاشته­اند؛ یعنی استعداد هر دو در او هست. از داخل وجودش، هم ندایی بر می­خیزد که برو دزدی کن، برو شُرْبِ خمر کن، برو بی­عفتی کن، برو خیانت کن؛ و از طرف دیگر، ندای دیگری برمی­خیزد که این­گونه اعمال، مانند دزدی و بی­عفتی، زشت و بد و قبیح و منفور است. این هر دو تمایل، در داخل وجود انسان هست؛ یعنی انسان، وجود و سرشتش این است که هم دعوت به تقوا و هم دعوت به گناه دارد؛ و خود این تناقضی که در تمایلات انسان هست، نشانه­ی این است که انسان نمی­تواند به طور مطلق، آزاد زندگی کند و آزاد مطلق باشد. از داخل وجودش، به او نهیب می­زنند؛ و او هم نفس امّاره و تمایلات و شهوات نفسانی دارد و هم نفس لوّامه دارد:

"إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّٰارَةٌ بِالسُّوءِ".[[17]](#footnote-17)

"نفس (آدمی)، بسيار به بدی و گناه فرمان می‏دهد".

از داخل وجودش، نفس امّاره او را دعوت به گناه می­کند و از طرف دیگر نیز نفس لوّامه، ملامتش می­کند و وجدانش او را ناراحت می­کند و می­گوید بدکاری کردی، گناه کردی، زشتی کردی، دروغ گفتی، سرقت کردی، آدم کشتی. بنابراین، نفس لوامه، مرتب ملامتش می­کند:

"لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ".[[18]](#footnote-18)

"سوگند می­خورم به روز رستاخیز، و سوگند می­خورم به نفس سرزنشگر [كه هرآینه آدمی را به روز رستاخيز برخواهم انگیخت]."

**عدم آزادیِ مطلقِ انسان**

پس این هر دو را انسان دارد، به­طوری­که در داخل وجودش، هم دعوت به گناه و هم نهی از گناه است؛ و این نشان می­دهد که انسان، فطرتاً نمی­تواند آزاد مطلق باشد؛ یعنی از داخل وجودش، نمی­گذارد که آزاد مطلق باشد؛ زیرا هم تمایل شهوی دارد؛ و هم از این طرف، دعوت به تقوا دارد.

**تطابق دین با فطرت**

دین مقدس هم مطابق با همین فطرت، تنظیم شده، به­طوری­که در خود دین هم، هردو یعنی هم دعوت به اشباع غرائز و هم نهی از طغیان است. دین مقدس، هم دستوراتی می­دهد و دعوت می­کند که غرائز را اشباع کن! غذا بخور، لباس بپوش، زن بگیر، حتی جاه در حد خودش داشته باش، مال در حد خود داشته باش؛ همه­ی اینها را دعوت می­کند و نمی­گوید که نداشته باش. تمام این تمایلاتی که خدا در وجودت خلق کرده، باید اشباع بشود؛ اما از آن طرف هم از طغیان، نهی می­کند. بنابراین دین، تعدیل می­کند و درست مانند همان فطرت انسان است؛ زیرا خود انسان، به حسب فطرت، هم نفس اَمّاره دارد و هم نفس لوّامه دارد؛ هم دستگاه دعوت به گناه دارد و هم دستگاه ملامت و سرزنش از گناه دارد. نتیجه آنکه دین هم مطابق فطرت انسان است:

"فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ"؛[[19]](#footnote-19)

"پس روى خود را با گرايش تمام به حق، به سوى اين دين كن؛ با همان سرشتى كه خدا مردم را بر آن سرشته است؛ آفرینش خدای ـ فطرت توحید ـ را دگرگونی نیست."

**نفس امّاره و نفس لوّامه**

با توجه به اینکه دین هم مانند همان فطرت انسان، هم دستگاه دعوت به تمایلات و شهوات نفسانی­اش را­ دارد و هم نهی دارد و می­گوید طغیان نکن، لذا انسانی که گناه مرتکب می­شود، بدین جهت است که نفس امّاره وشهوات و تمایلات دارد؛ ولی بعد از ارتکاب گناه، نفس لوّامه­اش از درون خود او سرمی­کشد و مرتب ملامت و سرزنشش می­کند؛ به­طوری­که گاهی در فشار روحی قرار می­گیرد و واقعاً مثل دیوانه­ها می­شود که اصلاً کار بدی کردم و حالا چه کار بکنم؟ بنابراین درصورت ارتکاب گناه، از یک طرف، تحت ملامت نفس لوّامه و فشار روحی آن است، و از طرف دیگر هم خدای غفّار و ستّار را نمی­شناسد؛ لذا درمانده می­شود و نمی­داند چه کاری انجام دهد. سرانجام می­گوید من که آلوده شدم و آب از سرم گذشته؛ حالا چه یک نی، چه صد نی. عاقبت به وادی گناه و بدبختی­ها می­افتد و باز یا به بیماری­های روحی مبتلا می­شود و باید برود در تیمارستان­ها بخوابد و یا دست به خودکشی بزند.

**راه­گشایی قرآن**

بنابراین اگر انسان، جدا از خدا باشد، در هر دو مرحله، یعنی هم در مشکلات زندگی و هم در وادی گناه، گرفتار است؛ اما قرآن برای مشکلاتی که در هر دو مرحله برای انسان پیش آمده، راه­گشایی می­کند و می­گوید که غم نخور.

"فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ".[[20]](#footnote-20)

"پس اگر پشت کنند و برگردند، بگو: خدای مرا بس است، جز او خدایی نيست، تنها بر او توكل كردم و او پروردگار عرش بزرگ است".

اگر تمام عواملی که می­خواستند برای تو سعادت بیاورند، به تو پشت کرده­اند و اگر همه­ی مردم هم از تو روی برگردانده­اند و رفته­اند و دیگر هیچ عامل خوشبختی و خیری برای خود نمی­بینی؛ درعین­حال من هستم.

"فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ".[[21]](#footnote-21)

بنابراین هیچ غصه نخور و بگو خدا مرا بس است.

"عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ".[[22]](#footnote-22)

من بر خدا تکیه می­زنم.

"وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ".[[23]](#footnote-23)

"و او پروردگار عرش بزرگ است".

خودش در آخرین آیه­ی سوره­ی توبه، به این کیفیت با بنده­اش صحبت می­کند، که اگر همه­ی مردم هم پشت بکنند و هیچ عاملی نیز در کار نباشد، من هستم. در سوره­ی انفال نیز داریم که:

"وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ".[[24]](#footnote-24)

اگر همه هم از شما روی برگردانند، بدانید که خدا مولای شماست.

خوب آقا و خوب مولا و یاوری داری و تو تنها نیستی؛ زیرا این­طور نیست و من کسی نیستم که بنده­ام را در این دنیای طوفانی بیاورم ورهایش کنم. به عنوان مثال اگر کسی با شما رفیق است و شما را دعوت کرده که به یک کشوری ببرد که در آنجا هیچ کس را نمی­شناسید و زبان هم بلد نیستید، اما در آنجا شما را رها کند و برود؛ آیا نمی­گویید که این خلاف رفاقت و فتوت است؟ براین­اساس آیا خدا این کار را می­کند که بنده­ی عاجزِ بیچاره­اش را در این دنیای پر طوفان بیاورد و در شکم مشکلات رها کند؟ نه! یقیناً این­طور نیست.

**خداوند، بهترين سرپرست و بهترين ياور**

"وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ".[[25]](#footnote-25)

"و اگر روی بگردانند، بدانید که خداوند سرپرست و یاور شماست، او بهترين سرپرست و بهترين ياور است."

 "ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ"؛[[26]](#footnote-26)

"این (معامله خدا با کافران و مؤمنان) بدان سبب است که البته خدا، یار و سرپرست مؤمنان است و کافران هیچ مولا و یاور و یاری ندارند."

 آنهایی که کافرند، با خدا ارتباط ندارند؛ ولی شما که مسلمان و مؤمن و خدا شناسید، چرا رابطه­اتان را با خدا قطع می­کنید؟ بنابراین بگویید:

"حَسْبٖی مَنْ هُوَ حَسْبٖی، حَسْبٖی مَنْ لَمْ یَزَلْ حَسْبٖی ، حَسْبٖی مَنْ کٰانَ مُذْ کُنْتُ لَمْ یَزَلْ حَسْبٖی، حَسْبٖیَ اللهُ لٰا اِلٰهَ اِلّٰا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظٖیمِ."[[27]](#footnote-27)

"کفایت می­کند کسی که اوست مرا کافی، کفایت می­کند کسی که اوست همیشه مرا کافی، کافی است مرا کسی که تا بوده­ام و هستم همواره کافی است، کفایت می­کند مرا خدا، معبودی جز او نیست، تنها بر او توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است."

پس در وادی مشکلات زندگی، هر چه هم باشد، خدا وعده­ی پشتیبانی می­دهد و می­گوید هیچ وقت خود را تنها و بیچاره نبین. من چاره­ساز همه­ی مشکلات هستم.

**رحمت خداوند، شامل گناهکاران هم می­شود**

اما ازآن طرف در وادی گناه؛ اول خدا می­گوید که گناه نکن و خود را آلوده نکن.

"رُبَّ شهوةِ ساعةٍ اورث حُزنا طویلا". (مأخذ، مشخص و در پاورقی ذکر شود)

البته چه­بسا یک لحظه شهوترانی، یک عمر پشیمانی می­آورد.

ولی حالا که خود را آلوده کرده، او را مأیوس نمی­کند و می­گوید:

"قُلْ يَا عِبَادِیَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا".[[28]](#footnote-28)

"بگو: ای بندگان من كه بر خویشتن، گزافکاری کرده­اید ـ در گناهان از حدّ گذشته­اید و به خود ستم كرده‏ايد ـ از رحمت خداوند، نوميد مباشيد، كه همانا خداوند همه­ی گناهان را می‏آمرزد."

خیال نکن که دیگر آب از سر گذشته؛ چه یک نی، چه صد نی؛ این طور نیست. رسول من! به این بندگان من بگو که هیچ­وقت از رحمت من مأیوس نباشند. درست است که بر خود ظلم و ستم کرده­ و خود را آلوده کرده­اند؛ ولی درعین­حال، بنده­ی من هستند:

"يَا عِبَادِیَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ"؛[[29]](#footnote-29)

بر خودتان اسراف کرده­اید، اما باز بنده­ی من هستید.

"لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً".[[30]](#footnote-30)

"از رحمت خداوند، نوميد مباشيد كه همانا خداوند همه­ی گناهان را می‏آمرزد."

همچنین به رسول خودش دستور می­دهد:

" وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ".[[31]](#footnote-31)

"و هر گاه كسانی كه به آيات ما ايمان دارند، نزد تو آيند، بگو: سلام بر شما، پروردگارتان، رحمت را بر خود فرض كرده است."

این بندگان من که حالا آلوده شده و گناه کرده­اند، وقتی در خانه­ی تو آمدند، جواب رد به آنها نده، بگو خوش آمدید.

"سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ".[[32]](#footnote-32)

خدا بر خودش حتم کرده که شما را مشمول رحمت قرار بدهد.

**یأس از رحمت خدا، گناهی بزرگ­تر از آدم­کُشی**

"كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ".[[33]](#footnote-33)

هرآینه خداوند، غفور و رحیم است. چنین اعتقادی است که انسان را زنده می کند. "محمدبن زُهری" ـ ظاهراً "محمد بن مسلم زُهری" ـ که به ابن­هشام زُهری هم معروف است، در زمان امام سجاد ؟ع؟ می­زیست و در دستگاه بنی­امیه، منصبی عالی داشت و احتمالاً وزیر بود. وی که درعین­حال در باطن، آدم خوش طینتی بود و بدجنس نبود؛ در زمان حکومتش پیشامد ناگواری رخ داد، به­طوری­که یک فرد بی­گناهی در زندان او مُرد. ازاین­رو خیلی ناراحت شد؛ چون آن شخص، هم آدم بی­گناهی بود، و هم در زندان او مرده بود. بنابراین گفت که من باعث شده­ام یک فرد بی­گناهی، به این شیوه و کیفیت کشته شود؛ من آدم کشته­ام! به­هرحال فشار روحی زیادی بر او وارد شد، به­طوری­که نتوانست در کار بماند؛ و نه­تنها از کارش، بلکه از خانه و زندگی هم دست کشید؛ و رفت و منزوی شد. مثل دیوانه­ها و بُهت­زده، به یک نقطه­ی نامعلومی خیره شده بود و اصلاً با کسی حرف نمی­زد. هر چه کسانش می­خواستند او را سر کار بیاورند، نمی­شد. مدتی به همین کیفیت بود، تا موسم حج شد. کسانش او را به مکه بردند، تا شاید با دیدن آن محل و آن اجتماع، یک تحولی پیدا کند. ولی آنجا هم به همین کیفیت بود؛ به­طوری­که می­رفت به مسجد­الحرام و در گوشه­ای، مات و مبهوت و متحیر می­نشست و یک حالت افسردگی، مثل دیوانه­ها داشت؛ به­طوری­که مردم دورش جمع می­شدند و تماشایش می­کردند.

ازقضا همان سال امام سجاد ؟ع؟ هم در مکه تشریف­فرما بودند. لذا از کسانش، خدمت امام ؟ع؟ رفتند و گفتند: آقا! زُهری به این درد مبتلا شده و الآن هم در مکه است. اگر عنایتی بفرمایید، شاید به حالش نافع باشد. آقا هم که با او سابقه داشتند، تشریف­فرما شدند و دیدند در گوشه­ای نشسته و مردم هم دورش حلقه زده، تماشایش می­کنند.

درهمین­حال، زُهری احساس کرد که مردم کنار می­روند و راه برای کسی باز می­کنند. او که مدت­ها بود اصلاً یک کلمه، با کسی حرف نمی­زد و تکلم نمی­کرد، سرش را بالا کرد و تا چشمش به امام سجاد ؟ع؟ افتاد، از جا پرید و برخاست و با کمال ادب و احترام به امام ؟ع؟ سلام کرد. امام، جواب سلام دادند و فرمودند: "ما لَک"! چه شده؟ می­بینم افسرده و مهمومی! چرا ناراحتی؟ زُهری تأملی کرد و آهی کشید. بعد گفت: آقا! گناهی بزرگ، مرتکب شده­ام؛ آدم کشته­ام؛ و دیگر از زندگی سیرم؛ نمی­خواهم در دنیا زنده بمانم. همین را که گفت، امام یک جمله­ای فرمودند: ..... فرمودند که:

"إِنّی أَخافُ عَلَیْکَ مِن قُنُوطِکَ أَکْثَرُ مِنْ ما أَخافُ عَلَیکَ مِن ذَنْبِکَ"؛ (مأخذ، مشخص و در پاورقی ذکر شود)

این حالت یأس و ناامیدی که از رحمت خدا داری، برای تو گناهی بزرگ­تر از آدم­کشی است؛ یعنی آن­چنان که من از این حالتِ یأست، از تو می ترسم؛ از آن حالتِ گناه آدم­کشی­ات نمی ترسم. تا امام ؟ع؟، این جمله را فرمودند، این مرد، یک ارتعاشی در بدنش پیدا شد و گفت: آقا! یعنی خدا مرا می­آمرزد؟! مرا می­بخشد؟! این گناه من، قابل عفو هست؟! امام سجاد ؟ع؟ فرمودند: بله؛ خدا تو را می­آمرزد؛ خداوند غفور است؛ خدا رحیم است. همین­قدر دیه و خون­بهای مقتول را ببر و به اولیائش بده؛ بعد هم استغفار و توبه کن؛ مشمول رحمت خدا هستی؛ برو سر کار و زندگی­ات و از وظایف دینی و اجتماعی­ات کناره گیری نکن. تا این حرف را شنید، نفس خیلی راحتی کشید و گفت:

"اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ".[[34]](#footnote-34)

"خداوند داناتر است كه رسالت خويش را كجا قرار دهد".

خدا می داند چه کسانی را رهبر و پیشوای مردم قرار بدهد. بعد گفت: آقا من دیه را برده­ام، ولی خون­بها را از من نگرفته­اند. امام ؟ع؟ فرمود: صبر کن، موقع نماز که رسید، آن مبلغ را در میان کیسه­ای بگذار و بدون اطلاع آنها ببر و داخل خانه­اشان بیفکن. از این راه، ادای دِین کرده­ای. بعد هم استغفار و توبه کن؛ و دنبال کارت برو. همین کار را هم کرد و بالأخره راحت و عادی شد، و سر کار و زندگی­اش رفت. این نمونه­ای است از اینکه اولاً گناه درباره­ی آدم چه می­کند و از آن طرف هم حال توجه به خدا، و حال تضرع و زاری به درگاه خدا، آدمی را آرامش می­دهد.

"أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ".[[35]](#footnote-35)

"آگاه باشيد با ياد خدا دلها آرامش می­يابد."

**بدبختی مردم کوفه و صلابت زینب کبری ؟عها؟**

حالا راجع به کوفه؛ که این مردم کوفه، بدبخت شدند و بینوایی گریبانشان را گرفت. اما از این طرف، گروهی که غرق در مصیبت بودند، و یک زن یعنی زینب کبری ؟عها؟، که در ظرف چند ساعت، آن همه مصیبت­ها بر جان و تنش رسیده بود، درعین­حال، چنان توجه به خدا داشتند، که کوچک­ترین سستی در ایشان پیدا نشد. ما چه می­دانیم که زینب کبری، چه جوهری و چه حقیقتی است؟ ما فقط اسم زینب را می­شنویم؛ ولی با همه­ی آن مصیبت­ها، وقتی وارد کوفه می­شود، با آن قدرت و صلابتی که دارد، با یک اشاره، آن غوغای شهر کوفه را آرام می­کند.

"أومأت الی الناس بالسکوت". (مأخذ، مشخص و در پاورقی ذکر شود)

قلب متصل به خدا این است. یعنی اظهار ضعف و سستی نمی­کند؛ و اینکه حالا مصیبت زده­ام؛ گرسنه­ام؛ تشنه­ام؛ تازیانه خورده­ام؛ اینها نیست؛ یک اشاره به مردم:

"أومأت الی الناس بالسکوت! ف...... الانفاس و سکنت­الاجراس". (مأخذ، مشخص و در پاورقی ذکر شود)

گویی تمام این زنگ­ها از صدا افتاد؛ گویی نفس­ها در سینه­ها حبس شد. به گونه­ای با آنها شروع به صحبت کرد، که آن راوی گفت: به خدا قسم من هیچ زن با حیایی را سخنورتر از زینب کبری ؟ع؟ ندیده بودم. گویی که زبان امیرالمؤمنین در دهان زینب ؟عها؟ بود. می­چرخید و صدا می­زد:

"یا أَهْلَ الْغَدْر، یا أَهْلَ الْخَتْل"؛ (مأخذ، مشخص و در پاورقی ذکر شود)

ای مردم بی­وفا! ای مردم مکّار! ای مردم غدّار! شما الآن گریه می­کنید؟

"أَتَبکُون عجل والله فابکو"؛ (مأخذ، مشخص و در پاورقی ذکر شود)

به خدا قسم شما سزاوار گریه­اید. باید بر بدبختی­اتان گریه کنید.

"أَتَدرُون وَیلَکُم"؟ (مأخذ، مشخص و در پاورقی ذکر شود)

می­دانید چه گناهی مرتکب شده­اید؟

"أیّ کَبدٍ مِن رسول الله فَرَیتُم؟" (مأخذ، مشخص و در پاورقی ذکر شود)

می­دانید شما چه جگری از پیغمبر سوراخ کرده­اید؟ می­دانید چه پرده­گیانی را در میان کوچه و بازار می­چرخانید؟ می­دانید چه خون­هایی در زمین کربلا ریخته­اید؟

"عجل والله"

1. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 15. [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 11. [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 15. [↑](#footnote-ref-3)
4. همان. [↑](#footnote-ref-4)
5. همان. [↑](#footnote-ref-5)
6. همان. [↑](#footnote-ref-6)
7. همان. [↑](#footnote-ref-7)
8. همان. [↑](#footnote-ref-8)
9. همان. [↑](#footnote-ref-9)
10. همان. [↑](#footnote-ref-10)
11. همان. [↑](#footnote-ref-11)
12. همان. [↑](#footnote-ref-12)
13. همان. [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره­ی مبارکه­ی نحل، آیه­ی 76. [↑](#footnote-ref-14)
15. سوره­ی مبارکه­ی رعد، آیه­ی 28. [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره­ی مبارکه­ی شمس، آیات 7ـ 8. [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره­ی مبارکه­ی یوسف، آیه­ی 53. [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره­ی مبارکه­ی قیامه، آیات 1ـ 2. [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره­ی مبارکه­ی روم، آیه­ی 30. [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره­ی مبارکه­ی توبه، آیه­ی 129. [↑](#footnote-ref-20)
21. همان. [↑](#footnote-ref-21)
22. همان. [↑](#footnote-ref-22)
23. همان. [↑](#footnote-ref-23)
24. سوره­ی مبارکه­ی انفال، آیه­ی 40. [↑](#footnote-ref-24)
25. همان. [↑](#footnote-ref-25)
26. سوره­ی مبارکه­ی محمد، آیه­ی 11. [↑](#footnote-ref-26)
27. نک. مفاتیح­الجنان، مبحث "تعقیب نماز صبح، منقول از مصباح متهجّد". [↑](#footnote-ref-27)
28. سوره­ی مبارکه­ی زمر، آیه­ی 53. [↑](#footnote-ref-28)
29. همان. [↑](#footnote-ref-29)
30. همان. [↑](#footnote-ref-30)
31. سوره­ی مبارکه­ی انعام، آیه­ی 54. [↑](#footnote-ref-31)
32. همان. [↑](#footnote-ref-32)
33. همان. [↑](#footnote-ref-33)
34. سوره­ی مبارکه­ی انعام، آیه­ی 124. [↑](#footnote-ref-34)
35. سوره­ی مبارکه­ی رعد، آیه­ی 28. [↑](#footnote-ref-35)